

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232111

UNIVERSAL
LIBRARY

لسان الفقراء خزینة اللعالم

بمجد اللہ کہ درین زمان حجبتہ او ان ملفوظ حضرت غانی زنی اللہ
جناب شیخ کلیم اللہ جہان آبادی قدس اللہ سرہ للعین



سب فرمائیں ناخیر احمد علی شاہ قادری نقشبندی اورنگ آبادی

باتھام سید محمد حسن مالک مطبعہ برادر سید محمد سلطان قادری

مطبعہ برائین واقع چہتر ماہ از مطبعہ

حیدر آباد دکن



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محمد پید و سپاس بقیاس و مخالفتی را که اساس هستی بر بنیاد نیستی گذاشته و هستی
 هستی جلوه گر نمود سبحان الله هستی عین نیستی است و نیستی بایه هستی -

اشعار

<p>نیستی نیستی و نیستی و نیستی اصل هستی نیستی شد و انمود این عبارت خارج از تحریر است عاقلان معقول که گردند ازین</p>	<p>تا تو بینی هستی خود اسے پسر چونکه گشتی نیست هستی رو نمود این معانی فارغ از تقریر است فهم عالی عاجز است از درک این</p>
--	---

مد و دو بیید و صلواته غنای بر آن مظهر اتم و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و برآل و اصحا
 اور رضی الله تعالی عنهم جمعین باد که با وی با لایزال هدایت و رہنما کے گم گشتہاں کے ال ضلالت
 اند و رحمت بلا نہایت شامل حال تابعین و تبع تابعین باد کہ پیرو جانشین ایشان اندا با بعد
 این ماسی سرایا تقبیر خاکسار محمد کا مگار و اخوی محمد نوزاد دین نقشبندی اچھینی
 اخصاری کہ یکے از علما ان در گاہ آسمان جاہ حضرت غریب نو از یعنی نظام الملئ
 الین است و ریلدہ فاخرہ خمستہ بنیاد کہ از بلاد و کن مشہور و معروف است مسکن
 مارا او مولد و نیجا است ماہر و و برادر و رحمت اقدام آن حضرت مدظلہ می بودیم دستا

دارین حال می نمودیم و مشوق الله حضرت شاه کلیم الله تعالی که پیران پیر وادی
 دستگیر این حقیر اندر شهر و بی که دارا خلافت پادشاه مد اوقات تشریف بهشتند و بیجا
 ملاومت و تنهایی قدم بوس در اول بود در ادرم محمد نورالدین علیه الرحمة اکثر اوقات او شرط
 محبت و غلبه مشوق قدم آمدن و بی میگرد اما از بسکه الفت نظاره جان با کمال حضرت غریب
 نواز در اول داشت جدائی آن حضرت نشان می نمود نمیتوانست از جنبه بنیاد بر آمد منتظر
 می بود که اگر تشریف برون حضرت غریب نواز به تقشیری سمت و بی شود و ز رکاب سعادت آن
 حضرت بظلمه شده به آرزوی قدم بوس حضرت ولایت مرتبت خود را رساند و این خاکسار
 به علاقه محبت و خدمات ازین تمام محسوم بود و لب به این تکلم نمی گشود ناگام به
 حسب تقدیر در عهد سلطان فرخ سیر رفتن بخشی الممالک امیر الامرا حسین علیخان بهادر سپه
 سردار که صوابدار جنبه بنیاد بود بسمت و بی اتفاق اتحاد همه متعینه بلده مزبور را تکلیف همای
 نموده بر ادرم درخواست نموده که چنین باعث باذ فضل آمدن محال اگر مصلحت و مرضی باشد
 بانو البصاحب قافله ایست کلان و مجمع ایست پیران بدلی رفته خود را بسعادت قوم بوسا
 حضرت ولایت آب رسانیده در اندک روز معاودت نماید احقر از بسکه الفت غلبی با بلور
 مرحوم داشت به هیچ وجه روادار جیح و مشقه سما آن منقور نبود باین عبارت تسلی نمود که
 مردم متعینه را الواب العتة از دوسه منزل بکمان تقناتی رحمت خواهند فرمود حرکت
 عبث کردن و بعد عازر سبدن خالی از تشدید و تکلیف نیست آخر قرار بر آن یافت که بعد
 حضرت غریب نواز مد ظله التماس این مقدمه باید کرد و مشوره این عزم باید نمود آنچه آن
 باوی طریقت و آن پیر حقیقت بفرماید به عمل باید آورد و اخوی مرحوم از غایت شهنش زنده
 بجناب اقدس حضرت غریب نواز التماس نمود آن دو برین احوال و آن واقف امیر عالی

و استقبال فرمود که برادر شما که رفاقتند تقدیرات شما خواهد شد و بر خود رو او احوال
 دستور که در ام بعل می آید شما را نائب هر خدمات گذشته خود میرود این مرتبه نیز
 همان قسم بعل باید آید از فرموده حضرت غریب نواز اخوی مرحوم اراده رفتن گذشت
 به اخصر ظاهر نموده که چنین امر شدنی تو انم اخوات نمود خاک همراه تو اب نامدار از حضرت
 غریب نواز حضرت گرفته تاریخ سوم ماه محرم ۱۳۳۰ هجری از نجسته بنیاد برآمده تا بدو
 زبان پور سید حضرت حاصل نشد به حال تا به دلی رفتن اتفاق افتاد و بخدمت پور حضرت
 معشوق الله شاه کلیم القدر طه استیعا و یافت دل مشتاق از مدتی که تمنا
 آن داشت حاصل شد از گردش دوران دون دانه نیرنگی زمانه تو علمون
 تاریخ نسبت و نهم ماه ربیع الاول سنه مذکور واقع با نگاه عالم سیاه اخوی محمد نور الدین
 بیان آمد دل مجبور باین دانه ابدی و باین در دهر می مبتلا شد

قلم تا سر کنان در استان را به آب تیغ می شوید زبان راه
 اجتماع این حادثه پر سوز و گداز حالتی رود داده که در تحریر نمی تواند آورد چون ازین امر
 خطیر عاقله نیت لاچار صبر نموده پیش از رسیدن این خبر محوش در خاطر داشت که جهت
 برادر مرحوم تحفه این سفر به ازین نیت که آنجا از زبان کرامت جهان حضرت ولایت
 مرتبت سموع می شود در تحفه بسیار دور و گداز مجالس هالیون که در آن حاضر بود برنگار
 و بعد ملاقات به برادر عزیز خود بگذارد باین اراده این رساله را تالیف نموده بود و می
 به مجالس کلیمی کرده در همین حال خبر رحلت اخوی علیه الرحمة رسید پس از افسوس بسیار
 و اسف بشمار فواید یک جمع کرده بود ترتیب داده هر خواننده و شنونده که ازین فواید بهره
 گردد این عاصی را با تقییه و برادر عزیز محمد نور الدین مرحوم را به فاتحه و حاجت یاد کند

که باعث کلمات و ملود و ریاضات آن مرحوم و مغفوره این محزون و مهور گردید

اشعار

عقل رفت و صبر رفت آرام رفت و پیکر	حیث زین گلزار عالم آن گل بخار رفت
حیرت و افسوس ماند و از این دل در نش	نخه کینه است ولی تا سوگو دارم برود
مالت یاران چه گویم طاعت از این	وای خرقه بر دلم سبها و نیز نگب فلک
آفتاب کسوت آمد چون آن اخبار رفت	دلخ غمگی کرد و زبر آسمان و ساقش
کرد ماتم آسمان از مهر و ماه الوار رفت	من چه باشم تا کنم ماتم بر تو لودین
زین جهان آن صدنی صافی بکن رفت	رحمت حق باو برابر و اح پاک او قرین
بشکست در پی و در میان غم خواری رفت	مالی این ماتم سزا هست باقی کن مبار

بسم الله الرحمن الرحیم مجلس اهل روز یکشنبه تاریخ بیست و هشتم ربیع الاول ۱۳۲۲ هجری است
 قد مونس مال شد شفقت و عنایات بلا نهایت بحال عاجز فرمودند و جز خیریت حق تعالی
 و نبی عربی نواز حضرت نظام الملته والدین استفسار در یافت فرمودند کمترین معروض
 داشت که اکمل احوال بخیر است و هیچ المزاج و ندرست اند آمدن خاک را بین و بار بار
 امیرالاهرا سپه اختیار واقع شده تصدق می چنان بود که از دو سه منزل رخصت شود
 و بختی نیاید باز گردد و رخصت یافته به بلا مقصد آمدن هند و ستان اتفاق افتاد و الی
 داشت حضرت عربی نواز البته میفرستادند فرمودند که شما خود مکتوب ایشان بنیدار احوال
 و اخبار انخوی خواججه محمد نورالدین استفسار نمودند معروض داشت که اشتیاق قدم بوس
 انخوی را بمرتبه ایست که اناس نمیتوانند که در غلبه شوق و بیطاعتی که آن عزیز و در آمدن
 غمیزه هر تنویز خداوند ظاهر است انداء فضل و بنده نوازی فرموده اند که اشتیاق

دیدن شاه پسر و برادر مارا چنان بود که اشتیاق دیدن شیخ نمایان گرم و غلام نوازی که
بحال عاجز و اخوی علیه الرحمته فرمودند وقت عظیم برقا کسارتاری خدی بے اختیار سجده تنگ
بجا آورد و چند ساعت نشسته رخصت یافت احمد مد علی ذلک مجلس هم روز جمعه چهارم ماه
ربیع الثانی سنه الهیة دولت پابوس حاصل شد عزیز مذکور از بخیری لرخ میر بادشاه هند
برآورد که از مقدمات سلطنت بسیار غافل و غافل است خلیفه بند را چنین بخیری لایق نیست
فرمودند که عالم گیر جلوان بادشاه سال در خبر داری و بهوشیاری بے نظیر بود این نقل ضایع
کردند که حضرت شیخ ما شیخ یحیی مدنی قدس سره جهت زیارة حرمین الشرفین در او ماه الله شرفاً به
اغازت والده ماجده خود تشریف فرموده بودند و با والده که در گجرات اقامت داشتند
و عده نموده که بعد فراغ حج زیارة روضه مطهره حضرت رسول هم معاودت خواهم کرد
بعد ادائے حج به مدینه مکینه رفتند و دل بستگی تمام پر و نماند شریف حاصل شده بود طاقت
مفارقت نبود یعنی اوقات وعده که بوالده محترمه داشتند فراموشت میرسانید اما الفتن مزار
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نمیکند داشت روزی در مدینه منوره حاضر بودند که شیخ عثمان
لامی و رویش حسن کمال با اصحاب خود در آن مکان تشریف آرد و در روضه منوره آرد
شیخ مذکور در نهایت خوشرویی و جابست بود در حبه سیاه و علامه بیه رنگ بر سر و یاران
ایشان لباس یک رنگی بموافقت شیخ پوشیده صفت کشیده استاده بودند حضرت شیخ
ما قدس سره منیر نورند که در آن وقت صورت مبارک شیخ عثمان و اصحاب ایشان و
لباس اینجماعت در نظر من بسیار خوش آمد و چهره نورانی ایشان در لباس اسود چون ماه
تابان در برابر سیاه جلوه گر بود در خاطر آمد که از شیخ مشوره باید کرد و بموجب وعده که بوالده
خود دارم با وجود دل بستگیهای مراجعت نمایم یا اقامت در زم بے اختیار نزد شیخ رفتند

استفسار نمود شیخ فرمودند که الروالده ما عهد و عهد خلافت نباید شد لا علاج باشارت شیخ حضرت
نمودم در اندک مدت بلاذمت والده شریفة اتفاق افتاد بعد چند سے واقعه والده مقفوره
بمیان آمد بعد از آن پاسبکی عیال پنج رتن صحیحین الشریعتین بود اتفاقا حاجی اذکعبه شریف
بکویت رسید اکثر باشد آن دیار که بخدمت حضرت شیخ ماقدم سرور الطبه محبت و دو آودا
آب زم زم بطریق کفتم بمصوب حاجی مذکور فرستاده بود بخدمت حضرت شیخ علیه الرحمته گذر این
شیخ بخادم فرمودند که این آب را نگاه دار روزیکه مجمع فقر او مسلمان شود تبرکات تقسیم کرده خواهد شد
خادم چنان کرد خب بست و پنجم رجب المرجب مریدان و معتقدان از ذکر و امانت
به مقبه دینیز بوسی جمع شده و مجلس علما و فقرا انعقد گشته خادم معروف داشت و آن پنجم
عاصر کرد امر شد که بعد از عشا و طعام عشا این آب را صرف نمایند بعد از نماز خادم آن تبرک
آورد حضرت شیخ بجناب فرمودند که در حدیث رسول علیه السلام واقع است بهترینی هر که آب
زم زم خورد و دعا کند مستجاب است هر کس بعد از نوشیدن آب بیدار
و بخوابد و عاگرد چون نوبت به حضرت شیخ رسید آن تشنه لقا کے بنوی
و آن مشتاق جمال مصطفوی لب باین حاجت گشتود که قاضی الحاجات
سبب سازد و مرا براه مدینه انداز این استدعا
نموده آب به این آب و تاب تناول
نمودند آتش شوق اشتعال گرفت
طرف آبے بود که کار لغت نمود
یک پیشه شب مانده بے طس قتل
بر خواستند و راه کعبه گرفتند مردم بیرون میان

عاشقانه شیخ از آتش است و در وقت یک یک در کعبه میزدند
وقت در غزوه حضرت شیخ از آن کعبه بیرون آمدند

اندرون رفتند و مردم اندرون به این یقین که بیرون اند بعد از ویرے مقتدان خبر داد
 برون و درون گرفتند آن شیخ چون رافضی از چون و چرا یافته بعد از نماز فجر بیرون آمدند
 چند کے از متخص بدر و اولادہ شہر سپیدند دیدند ہمیرم کشتی پشاورہ بر سر گزشتہ داخل شہر
 میشود و از آن بپیشان نشان نخواستند و قاطر نشان کردہ نشان داد کہ در ظان مہرا
 شیخ را دیدیم کہ میرفتند سبحان چون نسیم ہر سو شتافتند مانند گرد باد سر بچھا
 زدند چہ بنید کہ در مکانے آن راحت جان عصابے مبارکہ بر زمین زودہ ادا
 نماز پاشت میفرمایند اصحاب ہند بپان سحاب گرد آن آفتاب جمع آمدہ لب تبصرع
 و دراری کشودند و از ارادہ سفر ملتس گشتند کہ بکدام سمت عظم خیزم شدہ فرمودند بطروت
 کعبہ شریف و مدیہ منورہ عزیمت اقتاد ازین قصبہ اختیار نمیتوان کرد ہر چند عرض نمودند مقرون
 بہ اجابت نشد لاجار التماس نمودند کہ از جملہ مخدوم زادہ باہر کہرا امر شود و پسندار شاد
 نشیند فرمودند بر خوردار کلان خالی از نشانہ چون نیست برائے ارشاد سالک مجتہد
 باید بر خوردار دوم نہ لایق این کار است و آنکہ از ہمہ نور و است نوکری قبول کند این مسایا
 فرمودہ روانہ شدند و بہنزل مقصود رسیدند و در مدینہ سکینہ ساکن شدند بعد از چندے
 در آخر شب برائے ادائے نماز تہجد برخواستند جائے کہ تخم آب بود و تشریف فرمودند
 قدم مبارک لغزید و در شب تاریشتیاق و بیابائے اختیار شکست آن قاصد طریق شوق
 ہمتازہ بانصار حقیقی بست دست از علاج کشید و این درد بد عابر رسیدند آمد کہ این
 گریز پائے قدم از جادہ محبت باز نخوہی کشید بہ این صورت بر در حبیب نشانند و ما
 بخشی حیات در کوکے جانان نشانند و باز تا ایام حیات از آن مکان شریف برنخواستند
 رحمتہ اللہ علیہ القصبہ صاحبزادہ سومی کہ با مور نوکری شدہ بودند از گجرات بدہلی تشریف

ای بان بعضی
مانند مثل ۱۱

ضم یعنی کوچی

آوردند موسی خان در آن وقت صدر الصدور عالم گیر بود با شنیده گجرات از احوال کمال
 حضرت شیخ قدس سره واقف احوال بود خلعت نامدار رقعہ نوشته از آمدن خود بخان
 صدارت نشان اطلاع بخشیدند بجزو شنیدن خبر سواری فرستاده مخدوم زاده را طلبید
 و استفسار احوال نمودند صاحب زاده فرمودند که بموجب ارشاد حضرت شیخ به اراده نوکری
 آمده ایم همان ساعت تزوطل سجانی خان صداقت نشان رفته از تشریف آوردن ایشان
 معروض داشت حکم کرد که طرف شب وقت خلوت مخدوم زاده را بیارند بموجب حکم موسی
 خان در خلوة برو ملاقات سلطان عصر میر آمدن سجانی پرسیدند باعث تشریف
 آوری شما در و هلی چه باشد صاحب زاده فرمودند از حضرت شیخ ما موربه نوکری شده ام سلطان
 پرسید که حضرت شیخ بکدام تاریخ مازم حرمین الشرفین شدند مخدوم زاده فرمودند بست
 ششم رجب عالمگیر گفتند که واقع نگار گجرات تاریخ تشریف بردن ایشان بست و هفتم
 و اخل واقعه دوم نموده صاحب زاده جواب دادند که بست و ششم بود و شب بست و هفتم
 واقعه نگار شب را در روز محسوب نموده باشد مدعا این بود که عالمگیر بادشاه حاکم و پادشاه
 و خبر جاری باین مرتبه داشت مقدمات جزوی که در مالک محروسه میگذاشت فراموش
 نمی کرد با و شاه حال مقدمات کلی را نسیاً نساً نموده سلاطین را چنین غفلت نمی باید و به
 این مرتبه فراغت نمی شاید بعد از آن فرمودند که عالمگیر از صاحب زاده پرسیدند که اسپان
 داغ دارید ایشان فرمودند که خریدیم خواهیم کرد بموسه خان حکم شد که هزار روپیه به مخدوم
 زاده از خزانة بدهند و صدی منصب دادند و تعینات گجرات نمودند که نزد والدہ
 خود باشند و حاضر می بلبر والدہ ایشان منظور دارند و اسناد جاگیر دست کرده به زنانه
 پانصد روپیه را در اسب خریدند بدان رسانیدند و پانصد روپیه خرج کرده خود را

نزودالده خود رسا يندند و در همان شب رخصت گجرات حاصل شد بعد استماع
 اين فوائد گزين رخصت يافت احمد الله على ذالك مجلس سوم روز يكشنبه پنجشنبه
 ربيع الثاني سنه اعد باو نشاد ربيع الدرجات دولت پابوس حاصل شد
 ذكر در انقلاب زمانه و فناي عالم حادث افتاده بود فرمودند كه
 اهل تخمين آنا فانا حالت فنا و بقا هاريت و نظر عوام از اين معنی عاقل و فاضل مشاير جوی
 آب كسے نظر كند آب جو محسوس ميشود اما فی الحقیقت آن آبكی در اول و هله منظور شده آن
 آب نیت از لبكه به تندی و جلدی میگزد و و پے به پے میرسد نظر ناظر تشخیص نمیتواند
 كرد باو نظیر دیگر عنایت كردند كه شعله چراغ در نظر نظار گیان متجلی است اما آن شعله كه
 مرتبه اول بر كشیده در عالم فنا رسیده و لمعه دیگر جاكے اوقایم مقام گردیده پس فنا و
 بقا متصل هم دیگر است بلا تفاوت قوام عالم بر فنا و بقا است بعد استماع این فوائد
 گزین رخصت يافت احمد الله على ذالك مجلس چهارم روز پنجشنبه تاریخ و هم ربيع الثاني
 سنه اعد دولت پابوس حاصل شد اينده معروف من داشت كه در روز پنجشنبه هم بجاك
 فرخ سیر بادشاه هندوستان ربيع الدرجات خلعت نامدار ربيع الشان نبره بهادر شاه محرم
 بر تخت نشست اكثرين پرسيدند معروف من داشت كه ربيع الدوله سموع شده فرمودند
 كه ما هم چنین شنیده ایم ناقل عرض نمود كه بادشا بان حال كه منظوم شده اینست

سنة
 ربيع الثاني
 سنه اعد
 دولت پابوس
 حاصل شد

شعر

ز دسكه به هند با نهران بر كات شاهنشاه بحر و بر ربيع الدرجات
 در روز قول شما مدكل است بعد از ان عنایت فرمودند كه بخت و شت اسم بار تعالی
 است كه قوام بر سمار عالم كون از ان است و هم چنین بخت و شت اسكا كونی است

متقابل استخوانی که این اسما در آن اسما نماند پس اسما الهی رب و اسما کونی
 مربوط اند آخر اسما کما اسما اسم رفیع الدرجات است و آخر اسما کونی اسم انسان و
 این اسم انسان فایض است اذان اسم رجا و اذن است که عصر این سلطان اگر
 چندسے امتداد گشته جماعه انسان کامیاب شوند رعایا و برایا منصورون و مامون باشند
 حضار مجلس پالیون بر جمعیت غلایق و استقلال سلطان عصر التماس فاسخ نمودند
 فاسخه ادا کرده بنشانت بر چهره مبارک ظاهر شد همه فرمودند که هر چند که بلوائی معلوم میشود
 لکن دشمن از عوام الناس شکست خواهد رسید همه اهل محفل را یقین گشت که عصر این پادشاه
 نامدار بهترین عصر سلاطین ماضیه خواهد بود و در قاضیت خلق الله بیشتر بظهور خواهد آمد بعد
 استماع این فوائد گزین رخصت یافت احمد شد علی و الک مجلس خیم روزه جمعه تاییح یازدهم ربیع الثانی
 دولت پاپوس حاصل شد از خاکسار سپیدند که ناز جمعه کدام مسجد ادا شد معروض داشت
 که در مسجد جامع دہلی امروز پادشاه عالم و عالمیان رفیع الدرجات تشریف آورده بودند
 و خطبه شاهی خواندند نواب قطب الک یمن الدوله و نواب امیر الامرا بہادر سپہ سردار
 و غیره امرایان عظام و محتاتین و والاحترام تسلیات و کورنشانت نہیںست و مبارکباد و بجا
 آوزند بہ خطیب خلعت عطا شد عزیزے از حضار معروض داشت روزیکہ پادشاه با بجا
 رفیع الدرجات براوزنگ سلطنت نشست افواج مرطہ قابو طلب کہ متظرفنا و
 بودند و میخواستند کہ در آواز مفسدہ شہر دہلی را فارت نایند کیم تہ سکنہ شہر پلو
 عام کردند بر فوج کفار شکست عظیم رویداد از قلعه بادشاہی تا نخاس شہر و ہر کویہ
 بازار گشتہا بہ شہا افتادہ بود و اکثر سرداران کفار یا توابع و لواحق ہجرت رسیدند و
 خیب بتایید لاریب شکست بر افواج اشقیان بظہور آمد و سیل و حوار و بے اعتبار گشت

به نگاه خود که در وزیر آباد است شش فتنه بر چند پان می خواستند میسر نیامد و در آنجا
 باعث عبور عجم گردید عزیز دیگر معروض داشت درین بلدة تبرکه ولی مدفون است و آن
 ولی وصیت فرموده بود که بعد واقعه من قبر انجمن ساخته و فنن خواهید کرد تا استخوان
 من در دفن خواهد بود حق سبحانه و تعالی را از جمیع آفات و مملکات و مکر و باس محفوظ خواهد
 داشت عزیز سے دیگر عرض نموده که جناب ولایت آب قطب الاقطاب حضرت
 شاه قطب الدین بختیار قدس سره خواهند بود فرمودند که من هم در ساله این نقل دیده
 ام فی الحال اسم مبارک ایشان در خاطر منیت و تحقیق چنین است و اثر فرموده ایشان
 بود که بظهور آمد قادر کریم از فضل عمیم خود بنده با کسی خود را ازین تنگه اعظیم نجات داد
 عاقبت بخیر انجا میدی که از حضور معروض داشت که با افضل ذات مبارک حضرت
 سلمه الله تعالی باعث نجات سکنه این شهر شد سر مبارک در پیش افکنده بسکنت عجز
 خویش اعتراف فرمودند بعد از آن که درین رخصت یافت احمد مقد علی ذاکر محاسن ششم
 روز و شب تارخ چهاردهم شهر ریح الثانی سادس قدم بوس حاصل شد عزیز سے
 آمده ملاقات نمود فرمودند بعد از مدت آمدن شما شد معروض داشت که بسبب
 از ازار آستان بوسی منتهی بودم استفسار عرض نمودند عرض نمود آزار تقرس بیماریت^{علیه}
 که در استخوان ساق در و شود تقرس د ششم فرمودند ما هم در همین آزار مبتلا ایم شما
 چه علاج کرده بود که تخفیف شد التماس نمود که جلاب نفع کرد و در طشمتی آب گرم
 پر کرده هر دو پا میگذاشتم الم بر طرف شد فرمودند که ما نیز جلاب بسیار خوردیم و ساگ
 زیر را با سرکار انگوری ساییده صفا کردیم از فتن ایندی نفع عظیم شد سید آن عزیز
 عرض نمود که از چه مدت این الم مزاحم قدم تشریف شده فرمودند که در اوایل سلطنت

علیه
 ای تقرس باریت
 کرد استخوان
 ساق در میشود

بهاور شاه جهت سیر بر آرد بودیم و پاپیاده رفت و آمد واقع شد بعد رسیدن خانه کیش
 در روز سراسر از الم پیدای نمود فردا سگ آن در منظر طاس هر شد و اسل مستولی
 گشت بعضی اعزه گل بر لغزش قدم نموده در علاج آن کوشش کردند حکیم آشنا بود بعد
 ملاحظه از آزار نقرس مقرر کرد از خوردن جلاب و از شادند کور صحت حاصل شد این مرتبه
 چهارم است که عود می کند آن عزیز معروض داشت که من در هر دو با این آزار دارم و روزی
 در پاسکے چپ ما این آزار میشود و این مرتبه که جلاب بسیار خورد دست تا حال نقاحت
 باقیست از لینیات و غذائے ترش و بادوی پر پیروز و از بیم آن عزیز عرض کرد که من هم در تپا
 پر پیروزم چون استلا و کشید الحال هم چیز ناخوردنی خورد و میشود فرمودند حضرت یعقوب
 علی بنیای علی الصلوٰه و السلام را آزار عرق النسا مستولی شد و این درد نیست که از سیرین
 ظاهر میشود تا پشت و ماده نقرس و عرق النسا کیست است حضرت یعقوب علیه السلام بسیار
 بی طاقت شدند و رطعمه ایشان را گوشت گردن شتر بسیار میلان طبیعت بود و خاکر دند و کچم
 علی الاطلاق عهد بستند اگر این آزار دفع شود تمام عمر گوشت ند خورد و خوردم از خلعت خانه
 غیب خلعت شفا عطا شد من بعد این آزار باز نشد یکی از خضار عرض نموده که از باکولت
 ترک کردن جهت حصول مدعا اثر دارد فرمودند که نسا این عمل دارند که برائے انجام مقاصد
 جمعی باد سجان و بعضی چیز باسے دیگر ترک میکنند و سالها نمی خوردند وقتیکه طلب حاصل
 میشود و بفقرا و غریبا تقسیم کرده میخوردند این سنت حضرت یعقوب است که عمل می آرند
 بعد از آن مذکور با و شاه جهان مدار بایرکات رفع الدرجات برآمد که خیلیه فمیده و طوش
 بطور غالب بسیار مانند است اما از سادات اگر چه کار درست بسته نبطهور آمد لیکن زفات
 و هر وقت را نمایان میست فرمودند ما چنان نظر بر قدرت قادر قدر کنیم که بر عمل بنده و بدید

بنیات بعضی
 اقسام شیره

فصل حکیم لایخلو عن الحکمة - ع

خود میکند و بهسان بر عام نهاده

عزیز دیگر معروفی است که دیروز از زبان نلسه چنین مسموع گشت که خواب
 قطب الملک بین الدوله بجزین اقدس رسانیدند که در خاطر ما خانه زاهدان هرگز اراده فرست
 بغزل سلطنت از معزول نبود اما از مدت مدید با خواسته بعضی مخالفین در شد
 وقت و کشتن با بیان که جان و مال خود از فدای ایشان کرده بودیم
 شده بود لاجار مخلص خود را درین یافتیم که بعل آذطل سبحانی در جواب فرمودند که بار ابراز گشت
 سلطنت نشانند و شمار ابرین قصد آوردن قدرت کامله و حکمت بالغه اوست
 جانشان و قبل ازین در خواب دیده بودیم که شخصی انگشتری آورده را در دست داد و
 گفت این انگشتری سلیمان است علیه السلام که از غیب عطا شده بعد بیداری خواب خیال
 تصور نمودیم پس از چند روز باز در نوم معانده شد که پیش بارگاه سپه مرا حاضر کردند شخصی
 از بارگاه برآمد و دست مرا بست شخصی داد و گفت که امر بردگی می این شده معلوم شد
 که ایشان حضرت صدیق اکبر بودند رضی الله عنه و حکم محکم بنیامین بود صلی الله علیه و سلم باز
 صدیق اکبر دیدم بر اید حضرت عمر فاروق و او ند و ایشان بدست حضرت عثمان و ایشان
 بدست حضرت امیر المومنین علی و ایشان باز و کس مرا گرفته بر تخت نشانند رضی الله
 تعالی علیه اجمعین بعد بیداری این خواب را بقید تاسیح بر کاغذ نوشته گذاشتیم
 و دیدن این واقعه را سه ماه گذشته الحال اثر آن ظاهر شد فرمودند که این نقل موایه
 قول ما است و در جمیع امور فاعل حقیقی را تصور باید کرد درین ضمن خادم عرض نمود که
 سید فیروز علیخان به آستان بوسی رسیده فرمودند بیاید خان ند کور آمده ملازمت

اسی اعذار
 بعضی در ملامت

۲
 اورنگ
 بعضی سخت

نمودند و آداب بجا آوردند بعد ملازمت معروف و دستند که حضرت نظام الملک و الدین
 سلمه اللہ تعالیٰ عرض کورنش و آداب قدموس بجا آوردند فرمودند سلامت باشند از
 حضرات مجلس بجان مزبور پرسید که عریضه هم فرستادند سید فیروز ملیحان گفتند که زبانی
 پیغام التماس نموده بودند فرمودند چه امتیاج مکتوب است ایشان خود مکتوب آمدند
 مبارک بسوئے خاکسار کرده عنایت کردند که مکتوب دیگر ایشان اندبه از ایشان
 مکتوبے نمی باشد ازین تفضل جلالت عظیم جلوه نموده وقت میسم رود داد
 این چه معیت و قبولیت است حضرت بنده نواز را بجناب اقدس حضرت
 ولایت آک که خاکساران آن درگاه باین احترام مفرز گشته -

شعر

خوش سید کجا زوره او آواره کجا آئے تو کجا او من بچاره کجا

بعد استماع این فوائد رحمت یافت الحمد للہ علیٰ اولک - مجلس سہتم روز پنجشنبہ
 تاریخ ہفتدہم ماہ ربیع الثانی سنہ احد دولت پابوس حاصل شد
 حضرت غریب نواز کہ از چہستہ بنیاد رسیدہ بود و کمترین تبطر مبارک گذر ایند بعد طالع
 بخاکسار عنایت فرمودند عقیدت آئین زیارت خطانا زینر التو وہ بدست ہمایون و او
 راحت بے اندازہ از خواندن آن رونمود و نور دیدہ از نظارہ آن افروند منبرج
 بود کہ غلام این درگاہ برادر خواجہ محمد نور الدین وردہلی رسیدہ امیدوار تفضلات
 آنجناب است ازین سفارش سر و باوج اعلیٰ اخراخت و از خوشوقتے خود را داشت
 بے اختیار وقت موفورہ رونمودندین مثنی مذکور شد کہ فلان شخص مفروضہ کردہ
 باوجودیکہ تاکید کردہ میشود اثر نمی کند و انحراف می در آورد و مبارک بسوئے خاکسار

توده فرمودند که معشوق طوسی اسم ایشان احمد یا محمد است شبیه از غلبه شوق و شور
 ذوق از خانه برآمده در آب بیخ که از سر بسته بود و خود را انداخت بمقتضای بشریت
 وجود انسانی رو به بیطاعتی آورده حالتش نزدیک بهلاکت رسیده بافت آواز و دود که
 احمد چرخ خود را هلاک نمیکنی بیرون برآئی شیخ گفت هرگز بر نیایم تا حالت قرب خود معلوم نکند
 فرمان شد نایر سبیده ترا در بهشت در آرم گفت یومین پسند نکند آمد که اکثر خلایق
 را بشفاعت توجبت نصیب کنم گفت بر شیم گفتانه نایم جواب آمد که اکثر اولیا مرتبه
 دیده در خواست نمایند که کاشکے ما ترا می شدیم که آمد باکے خود را بر ما می گذاشت
 بر شیم گفتا نکند از رسید که خلعت معشوتی بر تو پوشیدیم برون بر آئی شیخ علیه الرحمه
 فوش وقت شد و التماس نمود احوال ایام نعبده و ایام نستعین چه گونه بخوانم
 فرمان شد اندکے باش که ازین در طه بر آرم فی الفور شیخ مجنون و لا یعقل گشت داد اصلوه
 خمسہ بموجب حکم شرع معاف شد بعد از آن فرمودند که بعد قبولیت تا زارت اول نماز
 بزواریم رسد بعد از آن ناز باید کرد و طایم این معنی نقل دیگر فرمودند که حضرت سلطان ابو سعید ابو بکر
 در لواح طوس دیدند وقت فرمودند وائل شهر نشند خادم تا نزد معشوق طوسی فرستادند که آمدن ما درین شهر شد
 بدون امر عالیه اهل بلده گفتند که چون نام سلطان شیخ احمد طوسی رسید او اگر سالیست فرموده شیخ
 فرمودند بیایند عین که این لفظ از زبان بر آید و استر صناعے پیام ایشان
 حاصل شد پیش از رسیدن خادم سلطان اجازت معشوق را بنور باطن دریافت و اهل
 شهر نشند خادم در عین شهر پیغام معشوق طوسی رسانید بعد از چندے علیه الرحمه
 مسند و عطا نشد خلق را پند میفرمودند و در اندک زمانے آنقدر سخن مبارک ایشان
 بلند و اثر شد که حضار اکثر اوقاتا قالب هت می کردند و جان بجان می سپردند و خلق خلایق

آنقدر شد که در عید گاه مجلس و عظمی منعقد میفرمودند شخصی گری مجلس بهایون سلطان را
 در محفل معشوق طوسی نقل کرد شیخ احمد قدس سره فرمودند قروا ما هم در مجلس و عظمی حاضر
 خواهیم شد بموجب وعده معشوق طوسی هنگامیکه سلطان بر منبر برآمد سرگرم موغظه شده بود
 از دره رآمد و در بند جامه خود گره زد و از دروم برآمد سلطان را در سخن بندشدنی الحال
 از منبر فرود آمد و عقب معشوق فریاد کنان و دیده میگفت ای معشوق بند از جامه و آن
 که فیوضات فیضی همه بند شده و تا عرش و کرسی در حلقه کند آمد معشوق گری را از بند و کرد
 سلطان علیه الرحمه بازگشت بر منبر برآمد و شروع به پند نمود چنین مردم حسودانند اتم
 بیوجه شرعی ترک صلوات نمی توانستند کرد بعد از آن فرمودند که ای ای که صلوات مصلی را
 از فحشاء و منکر باز میدار و شخصی از حضار عرض نمود که کتاب فصدیس بخط مصنف در
 کتاب خانه فرخ سیز بود در ایام سلطنت بفلان شخص که لایق النعام آن نبود بخشید فرمودند
 کتابیکه بخط مصنف میباشد و چیز دار و وسیله آنکه دست مبارک آن عزیز بشیر مساس
 کرده ازین راه تبرک است دوم آنکه بصحت آن اعتماد و افر متحقق است و این مختص
 کلام اولیا است که کسب فیوضات از آن میشود و کسب مبارک است که کثیرین کرده
 پسندند که در کتابخانه شیخ مایعنه حضرت نظام الملتی و الدین ابن کتاب هست
 کترین معروف داشت که دو جلد بود یک جلد شخصی بعاریت برده و از شیخ و زود
 در کتابخانه است بعد از آن فرمودند که تالیف کتاب یادگار مصنف است اگر تالیف
 خوب شود نام مصنف باقی است همچنین خلف اشخ اگر شیخ را یک مرید نبویست
 آید رونق افزا کسلسله میشود و نام در هر طبعه پنج در تمام غزل اگر یک بیت
 پر مضمون خوب دارد شود کافیت در اصطلاح شعر آن را بیت الغزل می نامند

این نواد را بسیار به بنشاست و خوشوقت او امی فرمودند خاکسار به یقین دانست که درین پرده
 تعریف حقرت بنده نو زمیفرمانید که در علقا کے حضرت ولایت ملک چین خلیفہ خلفت بطور پناه
 که مشهور آفاق شده باشد مگر جناب حضرت غریب نواز و دلیل این عقیده عقیده
 مند ظهور بنشاست آنحضرت مدظلہ بود و مکرر دیده که هرگاه اسم مبارک حضرت
 نظام الملته والدین مذکور می شود بنشاست نمایان و خوشوقت بے پایان از چهره
 بابر حضرت ولایت پناه سلمه الله ظاهر میگردد و آرزو ذکر صیب مرصیب را چنین استعبیت و محبتی که فی مابین
 این دو صاحب کمال معانیه این خاکسار شده زبان مسلم از تحریر این لال است اللهم ارزقنا
 حب الشیخین فی قلبنا بعد استماع این نواد حضرت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس ششم روز
 جمعه تاریخ شروهم ربیع الثانی دولت پابو حاصل شد درین ضمن عزیزے از مخلصان آمده ملاقات
 نموده اظهار گزارید قبول نمودند بعد پشمش احوال پرسیدند که خیر باد شاه گردنشے بشمار که سده
 بود عرض نمود که در دو پھر روز گذشته یوم رابع نهم ماه مذکور این خبر شایع شد طوت نگار
 رو داده بود وقت سده بعظیم قایم شده اما از فضل ایزدی مسقل این خبر وحشت اثر نود نشتن تحت
 باد شاه وین پناه بابرکات عالی درجات رفیع الدرجات بسع خلا این رسید امنیت رو داد
 و الافساد بیشتر شد کمترین عرض نمود از جا نکه عزیز آمده از در الخلافه چند کرده خواهد بود فرمودند
 سی و شمش کرده خاکسار عرض داشت که تمام غلام از اکبر آباد که هرشتاد کرده فاصله دارد
 روز جمعه تاریخ یازدهم وقت بیج روانه شده بود بیرون شهر قاصد ملاقا شد و این خبر پناه
 در عرض ده پھر این خبر بهشتاد کرده رسید که تعجب است آن عزیز التماس نموده که درین
 روز با اکثر مردم خسته بنیاد با امیر الامر آمده اند خبر خیریت حضرت نظام الملته والدین البتہ
 رسیده باشد و عربینه نیاز حضرت غریب نواز نیز به نظر مبارک گذشته باشد از بنشاست

بابر یعنی صاحب
 صیب و مبارک

فرمودند که خط ایشان متواتر رسید اما شخصی آمد و با ملاقات نموده که از دیدن او شکیب
 خاطر حاصل شد گوید که شیخ را دیدیم آن عزیزان تماس نموده که دیدن آن شخص میسر خواهد آمد و
 سهارک بسو که ترین نموده و بستم و دشمنی شده از دست حق پرست اشارت یابیت کردیم
 که ایستاد بر او محمد نور الدین محمد کاسکار که شیخ مادر جو علی ایشان سکونت دارند این هر دو پسر او
 و مشهور اند ازین عنایات و افره و تفضلات شامله که افزون از حوصله این خاکسار را از جناب
 حضرت دلالت آب بظهور آمده شوق تازه و ذوق بے اندازه روئے نموده و گریه مستانه
 متولی گشت و خود را قابل این مرحمت نمی دانست عجب دو لقمه حاصل شد و طرفه حاصل
 رو کرد آرس درگاه بے نیازی چنین درگاه است که نالائقان را خلعت لیاقت
 پوشاند بے هیچ سبب و اهل لیاقت را بر خاک منزلت می نشاند بے هیچ باعنه هر کرا
 دو لقمه رو نمود بے سبب رو نمود آنرا سبب دانند.

شعر

خواهی را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داداوست

چون این بے بودگ درگاه آن معشوق است و قلاوه محبت در گردن بسما ازین
 با این تفضلات مخصوص گشته

سگ چو شد منظور بنالدین گانراست

شعر

دولت دنیا و عقبی بسبب حاصل شود هر که لایق دید خود را لایق این کار نیست

رتبه حضرت مغرب نواز را باید دید و قبولیت آنجناب را تصور باید کرد که سگ از گمان
 آن درگاه درین بارگاه باین احترام رسیده -

شعر

من خاکت بای گس کوی کسی ام گو خاک گشت پاسبان کوی تو باشد

آن عزیز برخواست و با فقیر معالفت عاشقانه بجا آورده بعد از ساعتی برخواستند و حقدار
 مجلس پهلوان را رخصت فرموده کترین را عنایت کردند که امروز بعد از نماز جمعه طعاسه
 خواهد رسید کترین عرض نمود که نمک پرورده همین درگاه ام و پچاشنی خور این بارگاه ام
 اگر امر شود همچنان باشم و بخورون ایون نعمت مبراج ^{علی} افزایم فزان شد که با بقا
 باید نمود سجدهات شکر آن ولی نعمت بجا آوردم و رخصت یافتم الحمد لله علی ذالک مجلس نیم
 روز یکشنبه تاریخ بستم ماه بیع الثانی سنه احد دولت پاپوس حاصل شد درس تفسیر دراک
 و بیضاوی میفرمودند و علما همه حاضر بودند و استقفا ^{مندی} نمودند و در عین درس بر محل
 این وقعه تقریر نمودند تا حضار استفید شوند فرمودند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 از مدینه منوره جهت تبینه بر شکر کفار بر آمدند و آن جماعت تا جو بودند که مک شریف ^{جمع متاع}
 و اتمه ^{سوداگر} گمی بردند ابو جهل و غیره رؤسای مک جز از فوج اهل اسلام یافته با جمع کثیر ^{جمع متاع}
 اعانت تا جران که نزدیک بکه رسیده بودند بر آمد بعد استماع این خبر حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و اسلام مصاحت با غازیان اسلام فرمودند که ما بر سر تا جران که فوج قلیل
 دارند باید رفت یا بر تنبیه ابو جهل که نشک کثیر دارد متوجه باید شد جماعه اصحاب رضی الله عنهم
 اجمعین نظر بر غنیمت کثیر و جمعیت قلیل نموده معروض خباب اقدس نمودند که بر تا جران
 باید شتافت ^{سوداگر} مراتب رسول الله علیه اسلام منقضی بر این گشت تنبیه ابو جهل و غیره
 کفار بهتر است از غنیمت تجار و درین مشوره بودند که جبرئیل امین بفرمان رب حلیل جل جلاله
 آمده اینلع نمود که فرمان قضا جریان چنین شرف صدور یافته که یا محمد علیه اسلام شمارا

عالم نبی صواب
 رسیده بودی پیوسته
 خود رسد با شکر
 عالم نبی صواب
 رسیده بودی پیوسته
 خود رسد با شکر

مختار کردیم بر فتح ابوجهل در فقامی او یار نصرت جامه تجار و غنیمت آنها ازین هر دو دستخ
هر چه خواهد بود مختار آید آنحضرت علیه السلام بقتضای همت ذاتی و شجاعت ازلی بر فتح
جماعت ابوجهل اقتصار فرمود از اشارت غیبی و تائید لایسی متوجه لشکر ابوجهل شد اهل تفسیر
می نویسند که در آنوقت در رکاب سعادت آنحضرت علیه السلام از غازیان اسلام دست
صد نفر بودند از آنجمله شش سوار و چند زر و پوش بودند ابوجهل شنید که کار و انیان را گذر
رسول اکرم متوجه به لشکر من شده اند محفوظ و خوشوقت شد بر کثرت لشکر خود مغرور گشته
به مقابله اهل اسلام نتافت دارند که فرصت مقابله واقع شد آنحضرت علیه السلام غلبه
و جمیعت کفار را معاننه فرموده دست بد عابره داشتند و استعما نمودند الهی اگر این جماعه
مسلمین که درین جنگ رفیق من اند گشته شوند هیچک ندانست من نخواهد ماند که ترا سجده کند
روئے مبارک سوئے کمترین کرده فرمودند که این دعا که حضرت علیه السلام عالی اد
رفزے نیت خاکسار عرض نمود که راز و نیازیت مشعر بر مرتبه معیت و یگانگی تبسم شده
فرمودند که دعائے رسول علیه السلام مقرون به اجابت شد حضرت جبرئیل و میکائیل
با جنود ملائکه کرام به مدد و اعانت غازیان اسلام در رسیدند و آن هزار فرشته بودند زبان
هر دو ملائک مقرب یکی از حضار عرض نمود که تنهار روح الامین کافی بود آمدن اینهمه ملائکه
عالی از حکمت اینزدی نخواهد بود فرمودند فی الواقع اما حکمت مانه و قدرت کامله حکیم علی الامان
در فرستادن ملائکه آن بود که جماعه فرشته بصورت اهل عرب منکمل شده و لباس محاربه پوشیده
در نظر کفار ظاهر شده بقتال آنها مشغول شدند تا در نظر کفار شوکت و عظمت لشکر اسلام
در معاننه آید و از بهمت و دهرت شکست بر حاکم کفار افتد و جماعه فجار بدانند که غازیان
اسلام بانی این فتح نمایان شدند همین جنگ عهد است ابوجهل با سرداران مکه تفریق

یعنی تفسیر

یعنی تفسیر
بمعنی یگانگی
معنی نزدیک

رسیدند و سزای اعمال خود یا قتل این فتح مقدمه فتح که بود بعد استماع این فواید کثیرین حضرت
 یافت الحمد لله علی ذالک مجلس هم روز و دو شنبه تاریخ بست و حکیم ربیع الثانی دولت پابوس عامل
 شد مقابل کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور میگردید بعد مقابل ترجمه عبارت غریب و نثر
 که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم جامع اصحاب کبار را جهت تنبیه کفار فجار تعین
 نموده بودند بعد مقابله مقاله واقع شد اکثر صحابه رضی الله عنهم اجمعین بدرجه شهادت رسیدند از
 لشکر کفره فخرشیکه بنام ~~بکرم اسلام~~ مد و التماس کردند که مسلمان میشوند کلمه طیبیه بر من عرض
 نماید پس بداند که باعث رفعت اسلام حقیقت گفت که من مقابل مسلمانان شدم چون
 نیکو بگریزم یا از قوم با نیکو سوگ آسمان رفت تخمهای ما بین شما پاشد ملائکه او را بر آن سخت
 نشانند بالابد و نتوانند از نظر من غائب شد عظمت اهل اسلام معانی نموده میجویم بشریف اسلام
 شرف شوم هر در شکر تقصیر نموده جماعه مسلمین که در زمین معرکه مقتول بودند یک یک را برمی
 داشتند و میدند که کدام اصحاب باین مرتبه رسیدند معلوم شد که حضرت عمار بود رضی الله عنده
 که در بیان کشتهای یافتند آن منافع مسلمان شد و بطریق اهل موافق درآمد این کیفیت
 و باجر امراض خباب اقدس نبوی نمودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که عمار بالائس
 فلان اسیر بر سختی است بعد ادا کے این فواید فرمودند که همه معجزات انبیاء
 سلطت علیهم السلام از دوات با برکات آنحضرت بومنتوح انجامید مگر جسم مبارک که در زمین ساکن
 شد و حضرت عیسی روح الله علی بنیثا علیه السلام با جسم بدو اعلی تشریف فرمودند و پنهان
 ماندند این مرتبه عروج با و کیا است رسول الله کرامت شد بعضی عبارت کتاب مذکور مطالع
 فرموده عنایت نمودند که حضرت اویس قرنی رحمة الله علیه به ایثار اسهال رحلت فرمود
 بعد واقعه ایشان از لحاف و دیارچه سفید برآمد که هرگز خیال پارچه چشم کسی ندیده بود

جمع کفره ۱۲
 بنی کفار ۱۱

بنی قریظ

بنی نضیر

و بان تفاسی بیج با فنده نفیس زیاده بر حضاران وقت معلوم شد که از غیب است بهمان
 پارچه تکفین نمودند چون جنازه کشیج در مدفن بردند قبر تیار یافتند گویا همان ساعت کندنه بود
 دوست کلامی نموده فی الفور آنجا دفن کردند و شیخ را مرتبه شهادت عطا شد هر که از اسما
 یازید و یاری یا غرق یا محروق شود شهید است و علمائے حدیث هفت سبب سبب
 شهادت مقرر کرده درین ضمن خام عرض نمود که فلان مخلص دیر روز نماز مغرب آمده است
 شده بود حضرت بدولت بعد نماز اندرون تشریف فرمودند مدتی مقرر نشسته بودند
 عرض کرده در وقت فرمودند که شما مغفرت چنین اعززه که بے وقت وارد میشوند میکروه شهید
 روئے مبارک سوئے کمترین نموده فرمودند که بابدولت بعد ادا کماله مغرب و کماله
 و مقرر کرده ایم در اثنائے راه این دعا بخوانیم و اندرون رفته ادا بکے سنت میفرمایم
 سوکوه یا فرغیه توام است که بلا فاصله بے حرف و صدقه ادا باید کرد و کمترین عرض نموده که
 غریب نواز سلمه افند نماز مغرب بهمین طریق ادا فرموده درون حجره مبارک تشریف میفرمایند
 و متابعت حضرت ولایت پناه به تقدیم میسازند اگر آینه می آید می نشینند بعد دو سه گپری
 ملاقات میفرمایند بعد از استماع این نواید حضرت یافت احمد رشید علی ذوالک مجلس یازدهم روز شنبه
 بست و ششم بیج الثانی دولت آستان بوس حاصل شد اندرون تشریف داشتند خبر کمترین
 بغایت این طعام امتیاز یافت آداب بجا آورده بعد از سائت و خانقاه تشریف آوردند و
 نعمت آن ولی نعمت ادا نموده معروض داشتند که روز پیش به گذشته بعقبه بوسی رسید
 فرمودند برائے زیارت حضرت قطب الاقطاب قطب الدین نجیب القدر سرور وقت یوم و
 نماز جمعه در دهلی ادا نمودیم شرح و تمجید کتاب شرح الصدور نمودند چند ورق مقابله نمود
 ترجمه عبارت عربی تقریر نمودند که بعد حلت حضرت سید المرسلین علیه السلام فتنه اول

بمعنی چیلانی

قتل حضرت امیر المؤمنین عثمان بود رضی اللہ عنہ و بعد ازین ہر قتل کے کہ بین المسلمین واقع شد
 خون بہائے حضرت عثمان است بزرگے از اولیائے آن وقت بعد ازین واقعہ در خواب
 دید کہ دنیا و معنی را آوردہ حاضر کردند و در میان این ہر دو دیوار سے کشیدہ آن ولی میفرماید
 کہ من خور الہی آن دیوار دیدم استادہ چند قدم بیشتر رفتم جماعہ دیدم نشستہ پرسیدم کہ شما
 کیستہند جواب داند کہ ملاکہ پیش رفتم ز تہلہ نظر آمد بلاکے آن زینہار بر آمدم دیدم جوآن
 و شیخے نشستہ جوآن ذات مقدس حضرت رسول بود صلی اللہ علیہ وسلم و نیز حضرت ابراہیم
 خلیل بود علیہ السلام شنیدم کہ آنحضرت صلوٰۃ اللہ علیہ و علیٰ آلہ و سلم اللہ سفیر مآئد کہ در حق امت
 و مالکیند ایشان در عقب شدہ گفتند چہ دعا کنم در حق امت کہ منکب چنین امر شنیع شدہ و امام
 دورا کشدہ چو مثل سعد کہ غیب است کردند کہ باعث نجات میشد بعد استماع کلام غلب علیہ السلام
 بیدار شدم و بطرف خانہ سعد رضی اللہ عنہ دویدم و میں سعد این خواب بیان کردم و پرسیدم کہ
 شما چو ہمارے کردید و در نفسہ قتل عثمان و کدام طرف بودید سعد فرمود کہ من خور اکنار کشیدہ
 بودم احوال شدہ کہ این معنی باعث نجات و موجب درجابت من گشت آن ولی کہ این خواب
 دیدہ بود حضرت رضی اللہ عنہ یاد وصیت فرمود پرسید کہ غنائم داری گفت نہ فرموداے
 عزیزین و قیمت کہ غنائم بخوردہ شمارا قوت خود ساز و پوست آہنار الباس کن گوشت شنی
 در وقت کہ ظلم الفسادی البر و الجراست بہ از ہمہ کار با است یکے از حضار عرض نمود کہ
 خواب و تمسے مگر خواب اولیا باشد فرمودند کہ وقت نہم روح از ہر دو پرہ بی نایم بر می آید
 موسو کے آسمان و اطراف و اکنات میرود و معبود روح از قبیل نور خورشید است کہ متعلق
 جنات است و پر تو آن در تمام عالم محیط میشود و فی الحقیقت نور از ذات آفتاب منفک
 میگردد و ہمچنین نور چراغ یکے ہر دو فرشتہ کہ موکل بر روح است ہر قدر کہ روح را می نماید

معنی بدی ۱۲

مجلس
بسی و بلندی
رفتن ۱۱

می بنید آنچه در تحت عرش معاینه میکند اعتبار ندارد زیرا که از حضرت شیاطین تحت آسمان عالی
 نیست و ارواحیکه برابر عرش مجید رفته تا شام میکنند و می بنید کما حقہ مشاهده نماید در آن تفاوتی
 نه بعد از آنکه این تواید یکی از حضار مجلس بهایون برخواست و التماس نمود که در خانه بنده فرزند
 متولد شده امید دارم که با اسم موسوم گردد و فرمودند در حدیث وارد است که بهترین اسم برای اسم
 اند چنانچه تو را د فرمودند عبد اللہ و عبد الرحمن و محمد و احمد و حامد و محمود و ازین پیش اسم
 که اختیار کنی همان اسم باشد آن ملتمس و حضار بر اسم عبد اللہ اتفاق کردند فرمودند که این
 اسم جائز است و اصحاب باین اسم سید و چند کس بودند اما کینت هر کسی که معارضه بود که
 از آن کینت ششین کرده میشد روزی دیگر خواہید آمد تا کینت بر آسے پسر شما مقرر نماہم
 بعد از آن فرمودند که مادر و پدر از بسکه اشتیاق فرزند دارند پیش از آنکه در خاطر خود قرار میدهند
 که اگر خواہد شد بچہ نام موسوم خواہیم کرد هر که پیش ما آمد بر آسے مقرر کردن اسم فرزند میگردد
 از مرضی او واقعت شد اسم مقرر میکنیم تا خلاف مرضی او بوقوع نیاید بعد از شش روز اسم
 میکند اریم آن عزیز را شش نموده که عود است تا اسم طفل مقرر نشود شیر نمیدهند بنده دیده
 و دانستند فرمودند مضافاً بقدری که اسرار الروی حضرت فریب نواز بے اختیار
 یا و آمد که آنحضرت صلوات اللہ علیہ تعاقب شش روز اسم اطفال مخلصان مقرر نمایند سبحان اللہ
 متابعت و پیروی پیوسته باین مرتب می آید که آن بادی وادی حقیقت یعنی حضرت
 نظام الملت و الدین تسلط دارند که هیچ امری از امور کلی و جزوی دقیقه از دقائق تبعیت
 فوت و فرو گذاشت یعنی فرمایند این معنی دال بر کمال آنحضرت است سلمه الله تعالی

شعر

پیروی پیروز گشت اما مثل است باست آسمان آن مردی که از پیوسته

و سرور اندر پدید که شمارا به احوال خوب معائنہ کروم راست گوئید کہ در میان شمارا کد نام کس
 فائق است جواب دادند این قبر کہ نزدیک است صاحب این بہ از ما است آن ولی زایر
 متوجہ آن قبر شد جوانی بر آمد بہ لباس خوب بصورت مرغوب از جنبہ اولوار پیدا و آثار حسنت
 الہی ہوید اولی مذکور سلام کرد جواب سلام داد پرسید کہ اے جوان عمر تو بسیار کوتاہ بود
 از افعال حسناة و نماز و روزہ و حج و زکوٰۃ و رین عمر قلیل چه قدر از تو بود آردہ باشد
 کہ باین مرتبہ کنی رسیدی گفت اے مشائخ ازین عبادتہا کہ شمر دی ہیچکدام ازین در عین حیات
 بفعل نیایدہ مگر آنکہ حتی سبحانہ تعالیٰ در دنیا مرا بمصائب گرفتار کردہ بود بر آن صبر و زیدم بعد
 وفات حضرت کریم از فضل عمیم خراسے صبر فرمود این مراتب علیا از صبر بر بیایات دنیا یافتہ
 ملائم این معنی باز چنین عنایت فرمودند اینی علیہ الصلوٰۃ و السلام در مرتبہ نبوت برابرند چنانکہ
 ہمہ انسان در انسانیت مساوی آنا بشر مشکلم شاہد این مثال است اما تفادیت درجا
 از اعمال واقع شدہ روزے داؤد علیہ السلام در مناجات التماس نمودند کہ کہ ام عمل بندہ
 پر نیاز مقبول در گاہ بے نیاز است فرمان شد کہ صبر بر بلا حضرت داؤد درخواست
 نمودند کہ الہی چون این عمل باعث رضاے تست مرا بتلائے بلائے گردان و
 توفیق صبر و نیز عطا فرما کہ ستمل آن توانم شد بعد چیدہ و معید خانہ نمودن است بتلاوت
 مشغول بودند ناگاہ طائرے خوش رنگ با چشم باقوہ یک رنگ از منقار تاپرد بال از
 الوان جواہر الما مال بود نزدیک آمدہ نشست گاہ ایشان عین قوت بر آن ملائرافنا
 و منظور نظر مبارک گشت چون بر نزدیک بود در خاطر شریف خطور نمودہ کہ این جانور
 را توان گرفت کتاب پیچیدہ بے تاب دست گرفتن او را ز کردیمیدگی کہ خاصہ
 طایران وحشی از آن بظہور نیامد چند قدم دور تر شد حضرت داؤد بفسدہ گفتن از

چائے تو حرکت نموده باز دست دراز فرمودند باز از چائے بجائے رفت همچنین بسیر
 پیش میرفتند تا کبچ بام رسیدند باز بجزکت دست از گوشه بام برید و وقت ابتلا در رسید
 داؤد علی بنیا علیہ السلام از گوشه بام به تفحص آن طائر حمیدہ نگاہے کردند ناگاہ نظر
 ایشان بر عورتی افتاد کہ از غسل فایز شدہ بر سینه نشسته بود آن ستورہ حضرت
 را دید موہائے خود را نکان داد آنقدر موسے کلان داشت کہ از آن حرکت تمام
 بدن او ستور گشت تا آن نازنین غمز خوش مو باین زیبائے و رعنائے بہ نظر آمد آہ
 عاشقانہ از دل برآمد بے اختیار حضرت داؤد علیہ السلام بیرون معینانہ تشریف
 آورده از حقیقت بسیار متفسار نمود بعرض رسید کہ زن فلان شخص است و آن
 غازی با فوج مسلمین بمقابلہ کفار تعین شدہ منبر ان عظیم الرحمہ وزین محل بسیار دست
 و پا زدہ و عبارت آرائی نموده بعضی بر آنند کہ منگو کہ آن شخص بود و بعضی بر این
 اند کہ خواستگاری بیان آمدہ بود و عقدتہ العقد در رنگ کفزار آن غازی شہید
 شد و حضرت داؤد معشوقہ دلربا در عقدہ نکاح اورہ دند و نائل از ابتلا ماندند از واج
 مطہرہ با صد جوہیہائے کہ داشتند نمودند نسا بود و باین شکوہ عدوہ بنفقہ گشت
 روز سے در جان معبد نشسته در عبادت و مشغول بودند و آن روز چہار شنبہ متفر
 بود چہار صد گس گر و بعد ایشان محافظت نمودند و بیکس را در روز معهود پیشتر
 حضرت داؤد غمی گذاشتند یکایک و کس بانزاع نزد ایشان آمدند حضرت متحیر شدند
 کہ از کدام سمت در آمدہ بید از سلام التماس نمودند کہ باستفانہ آمدہ ایم پس رسیدند یک
 گشت کہ این دوری نمودنہ ماہہ گو سفند دارد و من یک گو سفند دارم منو کہ از من گو
 حضرت داؤد علیہ السلام فرمودہ کہ پر بے انصاف است آن ہر دو مشیت رو کے

پدید آید تبسم کردند یکی بدیگر گفت حالت خود را میفرمایید این کلمه گفته غائب شدندان
 حضرت را مقدره خود یاد آمد شروع بتفحیح فداری نمود و آنقدر که به کردند که شماره مبارک از
 شدت گریه و شور و اشک مجموع و پاک شد و خون آلود گشت و از بسکه چهره مبارک بر زمین
 بالیدند و گرد آلود شد که از آن آب و خاک بنبر و دیده بعد از مدتند آنگاه که ای داود عفو
 جبرائیل وقتی شود که بر قبر آن شهید روی و او را راضی گردانی حضرت همان حالت بسوسه قرار
 روان شد و خود را در چند روز قیام او رساندند و بتفحیح و فداری نام آن شخص نوشتند که گفته فرمود
 میکرد و سلام میگفتند جواب میداد و بعد چند روز جواب سلام داد حضرت داود فرمود تا که از
 برائت خدا از جرم من در گذر باز جواب نداد - نداد که ای داود جرم خود آشکارا بگو و جواب
 عفو نما داود علیه السلام بیان فرمود که با وجود نود و نه زن و زنانه من بود دل من مشکوک
 تو را غیب شد و نکاح آوردم ازین جرم من در گذر بعد از مدت عفو نمود فرمان شد که با هم
 عفو فرمودیم اجداد است این نواید فرمودند که تمام ارکان اتم بر صبر است و مشر و حامیان نموند
 در صلوات حکم است که صلی نظر بر سجده گاه و آن شد و تکلم نکند ما لکنه دل خواهش تکلم و نظر و خواهش
 و بیان هر طریقی میکنند صلی صبر میکنید و خود را با زمین صمیم از خوردن و آشامیدن و از جماع خود را باز
 میدار و این هم صبر است مردی که بر راه که میرود و صعوبت سفر میکند صبر میکند بر مصائب سفر اهل
 اهل زکوة با وجود غربت دل و الهنت که انسان را بر زاریت بموجب حکم الهی زیرا فقر امید بود
 از خود بدانی کند پس جمیع احکام اسلام نهالی از صبر نیست از آن است که اهل سلام هر کدام بجز است
 متنوع با جور و مظلوظ خواهند بیند و کرد بعد استماع این فوائد کمترین رخصت یافت آنکه
 علی و آلش سیزدهم روز چهارشنبه تاریخ هفتم جمادی الاول دولت پابوس حاصل شد
 عزیزی در خواست نموده که بفرمان امیر و باب فقیر و کلاه سفارش عطا شود و طلبان طلبیده بدست

سبارک مرتبه پهل کار نوشته عنایت کردند و به کترین فرمودند که این عزیز از بنابر حضرت
 شیخ بدیع دهلوی است مصنف اخبار الاخبار که فاضل و عالم و درویش بودند فاسا
 عرض نموده که تقاضای ایشان بسیار است مشهور و معروف الفوس که بنیره چنین
 بزرگ بحالت افلاس و تنگدستی و احتیاج گرفتار و سچکس درین عمر قدردان بزرگ
 زاو بانیت

شعر

در دهر که اولاد بزرگان خاست
 سرگشته چون زین جهان بسیار است
 آدم بود بشر ط منصب دیدم
 اینجانه لقب بلکه منصب کار است

فرمودند که قدر بزرگ زادها شناختن و مراعات ایشان نمودن بر جمع خلائق واجب
 و لازم است بعد از آن عنایت فرمودند که شخصی بود مرید عزیز مرشد زاده خود را خلافت
 دیده ملاقات و تواضع ترک نموده بود و چنانچه اکثر صاحبزاده در عالم شباب پیروی
 آباد و جدا گذاشته بله و لعب مشغول میشوند

شعر

آدمی زاده نادان بچه ماندوانی
 نسخه معتبر و خوش خط بسیار غلط
 روزی آن مرید بچب التواء و راتنا کے راه بامرشد زاده ملاقی شد و دید و سر
 در قدم صاحب زاده نهاد و زیاده از حد اغراض و اکرام بجا آورد مردم با و گفتند که با وجود
 این همه نفرت که شمارا با صاحبزاده بود چرا اینین ملاقات کردید و آداب بجا آوردید بجا
 داد که چون صاحبزاده را دیدم ارواح شیخ خود را معانته کردم که از فیبر برآمده بسو کے
 من نگاه میکند بے اختیار شدم و آداب قدم بوس بجا آوردم شیخ رحمتہ اللہ علیہ است

ملاقات مرادیده باز و در آید پس از اینجا معلوم شد که مرشد زاده و بزرگ زاده و غیره
 اهل عقیدت و بزرگان را از حدادت نباید گشت و احترام بجا باید آورد و نظر بزرگان
 ایشان باید کرد و بعد استماع این نواید حضرت یافت اکمالت علی ذالک مجلس چهارم هم روز
 پنجشنبه تاریخ هشتم جمادی الاول سنه اعد باوشاه بابرکات رفیع الدرجات و دولت
 پابوس حاصل شد عزیز از حضور مفضل همایون ذکر در امانت و نیا و ذلت اهل رودگار
 بر آورد فرمودند که در ایام سابق در شهر لاهور شاه یوسف نام وردیش قلندر مشرب
 مکی ساخته بودند بسیار خوب و خوش هواد و شخص در رعایت صفا و پاکیزگی و تقید در شفا
 مکان زیاده از حد میکردند در لباس بے قیدی و قلندری و سپاهی وضع بود اکثر اسلم
 و اطراف خود میگذاشت و با بے حدی عقید بود که دام تیریا در چنگل کمان پیوسته بر
 زانو کس خود میداشت غرض که آند که جنگ می نشست و مردم زائر که می آمدند در اطراف
 و کفالت می نشستند و خود در میان می نشست روزی خان عالم که یکی از امرای آن عصر
 بود بر او دیدن شاه آمد و جماداری نوکر حثان مذکور نیز آمده نشست آن جماعت
 در اربع دهن بر زمین انداخت شاه یوسف بے و مانع شده بجماعت دار گفت ای مردک
 بے ادب و صحبت فقر بے ادبانه نباید نشست جماعت دار را عقده در گرفت حفظ
 نمود و اجب نه او اما از غایت غضب لرزه بر اندامش افتاد شاه بے وقاب خان عالم
 پرسید که این عزیز سپاهی را چه شد که می لرزد خان عالم گفت چنین لفظی که حضرت در حق او
 فرمودند هرگز از کس نشنیده بود چون حفظ غضب نمود « این حالت بر تواری گشته و در
 گفت که من حکیمم که این همه بدش آمده تمام اهل دنیا مردک اند شما مردک کلان اید و این مردک
 خود از گفتن این حرف عقده جماعت ظاهر تسکین یافت و لرزه اندامش فرو نشست بعد

میت فرمودند که چون مطلوب اهل روزگار که دنیا باشد حقیر و خفیف است طالب
 در حقیر و خفیف گرفتاراند چون ذات پاک مولا تقی و تقی من عزیز و محترم است طالبان
 نیز معزز و مکرم اند

قطعه

طالب دنیا دلیل خواگشت طالب مولا عزیز و ذوالکرام
 او چه مطلوب خواند خوارگشت این چه مطلوب خواند راجع
 بعد از آن روئے مبارک سوئے کمترین کرده عنایت نامه که بجزرت غریب نواز نوشته بود
 حواله نموده تا آنکه خوانده بطرف نجسته بنیاد و خفیت فرمودند خاکسار ادب قدم پوس بجای
 آورده و سعادت دارین حاصل نموده در حق گشت احمد مد علی ذوالکرام

بایسته

تت بعونه تعالی کتاب استطاب مجالس کلمی باه رجب المرجب ۱۳۲۵

زیرنگرانی سید قطره عباس مومانی منیر مطبع بریانیه

واقع حیدرآباد دکن چچته بازار

مطبع گروید



آخرى درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب

۱- اراکین مجلس
۲- اساتذہ کرام
۳- اساتذہ کرام

۴- اساتذہ کرام

۵- اساتذہ کرام

۶- اساتذہ کرام

۷- اساتذہ کرام

۸- اساتذہ کرام

۹- اساتذہ کرام

۱۰- اساتذہ کرام

